



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هشتصد و هفتاد و چهارم





خانم زهرا سلامتی از زاهدان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین. بیت اول غزل ۱۳۳۲ برنامۀ ۹۱۸ گنج حضور، من را بر آن داشت که در مورد صبر و همچنین تفاوت آن با تحمل کردن و پندار کمال داشتن و ثمره و نتیجه عاشق پیشه‌گی و خاصیت‌های من‌ذهنی و ویژگی‌های یک عاشق، مطالبی را تهیه و به اشتراک بگذارم. به نام خداوند عشق

توبه سفر گیرد با پای لنگ

صبر فرو افتد در چاه تنگ

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۳۲

در این بیت مولانای عزیز در مورد صبر من‌ذهنی می‌گوید و توبه واقعی که همان برگشت به اصل و ارجعی به الست و شناسایی من‌ذهنی و فعالانه کار کردن همراه با حزم و دوراندیشی و اتقوا و پرهیز کاری. نه توبه مصنوعی که همان ردوا لعادوا که برگشت دوباره به ذهن است. صبری که در این بیت بیان می‌شود، صبر من‌ذهنیست که می‌توان آن را همان تحمل کردن دانست که با صبر کردن واقعی متفاوت می‌باشد. صبر من‌ذهنی همراه با عجله است و بدون دوراندیشی و تفکر کردن.

- حال صبر و ثمره و نتیجه آن:
- ثمره و نتیجه صبر: شفا بخشیدن جان است و توانمندی.
 - ثمره و نتیجه صبر: رضایتمندیست و نهایت لذت و فروتنی.
 - ثمره و نتیجه صبر: بی‌نیازی از هر کس است و هر چیز، در حالی که ما کاملیم و کامل جان آمده‌ایم.
 - ثمره و نتیجه صبر: مراقبه کردن در لحظه است و در لحظه جاری.
 - ثمره و نتیجه صبر: شنیدن صدای سکوت است و خاموشی ذهن.
 - ثمره و نتیجه صبر: بیداری روحانیست و هوشیاری حضور.
 - ثمره و نتیجه صبر: بردباری زیباست و پایداری.
 - ثمره و نتیجه صبر: وارد شدن دم ایزدییست در چهار بُعد.
 - ثمره و نتیجه صبر: تسلیم است و پذیرش اتفاق لحظه.
 - ثمره و نتیجه صبر: کار کردن فعالانه روی خود است، همراه با خرد زندگی.
 - ثمره و نتیجه صبر: راندن همانیدگی‌ها به حاشیه است و نیاوردن هم‌هویت شدگی‌های جدید به درون.
 - ثمره و نتیجه صبر: پرهیز است و اتقوا.
 - ثمره و نتیجه صبر: اعتماد است و اعتقاد به نیروی زندگی.

ثمره و نتیجه صبر: فراوان اندیشیست و کوثر.
ثمره و نتیجه صبر: شادی بی سبب است و سپاسگزاری.
ثمره و نتیجه صبر: من نمی دانم است و دخالت نکردن.

و اما ثمره و نتیجه تحمل:

تحمل کردن برابر است با: غرق شدن در آینده نامعلوم.
تحمل کردن برابر است با: افسردگی.
تحمل کردن برابر است با: انتقام گرفتن.
تحمل کردن برابر است با: کینه و رنجش داشتن.
تحمل کردن برابر است با: احساس پوچی و بی هدفی و بی ارزشی و خود کم بینی، که خود را فردی با ارزشی نمی دانیم و به حساب نمی آوریم.
تحمل کردن برابر است با: دور شدن از اصل خود.
تحمل کردن برابر است با: گفتگوهای من ذهنی.
تحمل کردن برابر است با: من می دانم ها.

تحمل کردن برابر است با: پرخاشگری و ستیزه و مقاومت و قضاوت کردن ذهن.
 تحمل کردن برابر است با: آرامش نداشتن درون که همواره عجله دارد که به آینده برود و زندگی را در آینده جستجو کند. تحمل کردن برابر است با افسانه سازی های من ذهنی.

-ثمره و نتیجه پندار کمال

ثمره و نتیجه پندار کمال: مقایسه کردن خود با دیگران.
 ثمره و نتیجه پندار کمال: حس خود برترینی.
 ثمره و نتیجه پندار کمال: حسادت.
 ثمره و نتیجه پندار کمال: عیب بینی و عیب جویی در دیگران.
 ثمره و نتیجه پندار کمال: احساس کمبود و از درون تهی بودن و کاهش دادن خود به سطح.
 ثمره و نتیجه پندار کمال: بی نیازی از نیرو و خرد زندگی.
 ثمره و نتیجه پندار کمال: مقاومت و قضاوت و ستیزه و پرخاشگری و عدم تمرکز در لحظه.
 ثمره و نتیجه پندار کمال: جستجو کردن زندگی در بیرون و به مراد دل رسیدن و از هر چیزی کامل و تمام آن را بدون ایراد و بدون نقص خواستن که با هر جان کنندی می خواهد به مرادهای ذهنی برسد.

-ثمره و نتیجه عاشق پیشه‌گی

انتقام را به بخشش شعار را به شعور و خود سوزی را به دل سوزی. کنترل کردن را به رهایی غم را به شادی
ترس را به ایمان رنجش را به عشق. خود محوری را به خدا محوری تحمل را به صبر کینه و انتقام جویی را به
فضاگشایی. درد را به آگاهی و حماقت را به دانایی.

-برخی از خاصیت های من ذهنی

من ذهنی کارش شکایت کردنست و نالیدن من ذهنی کارش تحقیر است و توهین. من ذهنی کارش طعنه زدن
است و بدگویی من ذهنی کارش حساست است و گدا صفتی. من ذهنی کارش تخریب کردن است و سرزنش و
ملامت. من ذهنی کارش به واکنش وادار کردن است و کمیابی. من ذهنی کارش عدم مسئولیت پذیر است و
ایرادگیری. من ذهنی کارش عصبانی شدن است و تخریب.

-ویژگی‌های یک عاشق

- عاشق: تحسین و تشویق می‌کند.
- عاشق: به مرکز عدم راهنمایی می‌نماید.
- عاشق: فضاگشاست و پذیرش اتفاق لحظه را دارد.
- عاشق: از جنس فراوان اندیشی می‌باشد.
- عاشق: عاشق وصال است.
- عاشق: از پیشرفت دیگران خوشحال می‌شود.
- عاشق عاشق بی‌مراد شدن است و بی‌مراد شدن عاشق را عصبانی نمی‌کند.
- عاشق: نور افزاست، نه کارافزا.

حال با این عبارات کوتاه دانستم که عشق لذت بی‌کرانه خداوند است که از هر گونه قاعده و روش شکایت کردن به دور می‌باشد. شکایت کردن مرا از عشق الهی دور می‌سازد و نسبت به پیمان عهد الست بی‌وفا و چهار بدم را می‌خشکاند.

لذت بی کرانه‌ای است، عشق شده‌ست نام او
قاعده خود شکایت است و نه جفا چرا بود؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۰

و دانستم که عشق از همان آغاز خلقت خونین بوده است و همانیدگی‌هایم را آشکار می‌کند و شکار. و اجازه
نمی‌دهد که همانیدگی را به جای او که همان عشق و زندگی است در درون و مرکز قرار بدهم.

عشق از اول چرا خونی بود
تا گریزد آنکه بیرونی بود
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۴۷۵۱

دانستم که عاشقان کسانی هستند که طالب زنده شدن به خداونداند. و فعالانه و کوشا می‌خواهند در این مسیر
قدم برمی‌دارند و درد هوشیارانه را می‌کشند و فضاگشایی می‌کنند.

و در لحظه حال مستقر و به مرکز عدم متعهد و اگر بی‌مراد شوند خوشحال می‌گردند و بی‌صبرانه منتظرند که خداوند آنها را بی‌مراد سازد.

عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش
با خبر گشتند از مولای خویش
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۴۴۶۶

و دانستم که کاهلی و تنبلی من ذهنی مرا بی‌شکر و بی‌صبر می‌نماید که دانایی من ذهنی را می‌گیرم و می‌گویم من محکوم به زندگی کردن در من ذهنی می‌باشم. و احساس مسئولیت پذیری نمی‌کنم و خودم را رنجور و بیمار می‌سازم.

هر که ماند از کاهلی بی‌شکر و صبر
او همین داند که گیرد پای جبر

هر که جبر آورد خود رنجور کرد
تا همان رنجوری اش در گور کرد
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات شماره ۱۰۶۸ و ۱۰۶۹

و در پایان وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تهیست
چون غفورست و رحیم این ترس چیست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۳۰۸۷

پر انرژی و سالم بمانید خیلی ممنون، خدا نگهدار شما
- زهرا سلامتی، از زاهدان



آقای عباس از شیراز



با سلام و خسته نباشید خدمت آقای شهبازی عزیز و دوستان گنج حضوری گرامی

بی‌مرادی یعنی هر شکستی که ما توی زندگیمون می‌خوریم. از یک مشکل ساده مثل سوختن غذا یا گیر نیاوردن جای پارک تا مشکلات بزرگ زندگی مثل مشکلات رابطه عاشقانه یا مسائل مالی جدی. بی‌مرادی‌ها تو زندگی ما اتفاق می‌افتند تا ما متوجه بشیم که باید از دید خدا استفاده کنیم نه دید خودمون. خدا داره با بی‌مراد کردن ما بهمون میگه: منو هم ببین، از دید من استفاده کن، من اینجام. در واقع بی‌مرادی لطف خدا به ماست.

ما توی ذهن خودمون گم شدیم. مرکز ما پر از درد و همانیدگی هست و وقتی جف القلم خدا اجرا میشه، بازتاب این مرکز بد در بیرون اتفاقات بد هست، پس ما هر چقدر هم سعی کنیم نمی‌تونیم زندگیمونو درست کنیم، چون مرکزمون خرابه. این مرکز خراب توی بیرون هم دنبال ویرانی می‌گرده، همش می‌خواد به سمت ویرانی حرکت کنه، دوست داره روابطمون خراب باشه، دوست داره وضعیت مادیمون بد باشه. من ذهنی ما دوست داره همیشه بدبخت باشه.

چون ز زنده مرده بیرون می کند
 نفس زنده سوی مرگی می تند
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم بیت شماره ۵۵۰

البته خدا هم می‌خواهد به ما کمک کند. خدا هر لحظه داره لطف و محبتش را برای ما می‌فرستد اما مرکز ما نمی‌زارد خدا بهمون کمک کند. مرکز ما خرابه و قانون خدا اینه که بیرون زندگی ما مثل درونمون باشه و قانون جف القلم اجرا بشه، پس تا وقتی که مرکز ما خراب هست و پر از درد و همانندگیه زندگی ما درست نمیشه. بی‌مرادی‌هایی که توی زندگی ما اتفاق می‌افتند، در واقع سخنی از طرف خدا با ما هستند. خدا داره با قضا و کن‌فیکان خودش این بی‌مرادی رو تو زندگی ما میاره تا من‌ذهنی ما رو بشکند. این مرکز بد رو از بین بره و من‌ذهنی ما خاموش بشه. پس هم جف القلم مرکز بد ما هست که باعث اتفاقات بد زندگی‌مون و هم کن‌فیکان خدا که قصد خدا از این اتفاق‌های بدی که برای ما می‌سازه اینه که ما این من‌ذهنی و ادامه ندیم و زندگی‌مون خوب بشه. در واقع کن‌فیکان خدا شاید ظاهرش بد باشه اما اگه ما اون رو بپذیریم و دید خدا رو بیاریم مرکزمون، لطف و خرد و عقل و شادی خدا به زندگی ما وارد میشه و زندگی‌مون خیلی بهتر میشه.

ابیاتی در مورد اینکه دلیل اتفاقات بد زندگی‌مون خودمون هستیم.

ورنه آدم کی بگفتی با خدا

ربنا انا ظلمنا نفسنا

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم بیت شماره ۴۰۴

بل قضا حقست و جهد بنده حق

هین مباش اعور چو ابلیس خلق

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم بیت شماره ۴۰۷

بر قضا کم نه بهانه ای جوان

جرم خود را چون نهی بر دیگران

خون کند زید و قصاص او به عمر؟

می خورد عمر و بر احمد حد خمر؟

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم بیت شماره ۴۱۳ و ۴۱۴

گرد خود بر گرد و جرم خود ببین
جنبش از خود بین و از سایه مبین

که نخواهد شد غلط پاداش میر
خصم را می داند آن میر بصیر

چون عسل خوردی نیامد تب به غیر
مزد روز تو نیامد شب به غیر

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم بیت شماره ۴۱۵ الی ۴۱۷

حالا ما در برابر بی مرادی‌ها تو زندگیمون دو تا راه داریم، یا ساکت می‌شیم و واکنشی نشون نمیدیم، یا ستیزه می‌کنیم و با خشم یا رنجش یا اضطراب یا غم به اتفاق واکنش نشون میدیم. اگه واکنشی نشون ندیم، یعنی داریم به قضا و کن فیکان خدا کمک می‌کنیم که من‌ذهنی ما رو از بین بیره.

هدف اینه که ما خودمونو بشکونیم. من ذهنی رو از بین ببریم. وقتی این من ذهنی از بین بره، اونموقع خدا میاد به مرکز ما. وقتی خدا بیاد به مرکز ما بازتاب این مرکز عدم در بیرون، پر از لطف و خیر و برکت و شادی هست. روابط ما درست میشه، چه با دوستانمون، چه با شریک زندگیمون. وضعیت مالی ما درست میشه، بدن ما سالم میشه، قدرت ما زیاد میشه، ما شاد می شیم. پس اگه ما در برابر این بی مرادی ها واکنشی نشون ندهیم و فضا رو باز کنیم، داریم درهای بهشت رو به روی زندگیمون باز می کنیم.

اما اگه به اتفاقات بد زندگی که همون بی مرادیه، با خشم و رنجش و کینه واکنش نشون بدیم و فضا رو ببندیم و ستیزه کنیم، دوباره داریم روش من ذهنی رو ادامه میدیم. داریم من ذهنی رو حفظ می کنیم. داریم این مرکز بد رو حفظ می کنیم و این مرکز بد هم ما رو به سمت نابودی می بره و روابط و وضعیت مالی و ابعاد دیگه زندگی ما رو خراب می کنه.

بی‌مرادی شد قلاووز بهشت
حفت الجنه شنو ای خوش سرشت
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۴۴۶۷

از هر جهتی تو را بلا داد
تا باز کشد به بی‌جهاتت
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸

پس بی‌مرادی‌ها و اتفاقات بد زندگی‌مون، بزرگترین لطف خدا به ما هستند. این همه در برابر اتفاقات بد واکنش نشون دادیم و رنجیدیم و عصبانی شدیم و ناراحت شدیم، هیچ تغییری هم تو زندگی‌مون اتفاق نیفتاد. پس چرا یکبار بی‌واکنشی رو امتحان نکنیم؟ البته اگه نیاز باشه، باید با فضاگشایی اتفاق رو تغییر بدیم. چرا یکبار سکوت کردن رو امتحان نکنیم؟ چرا نمی‌زاریم این من‌ذهنی از بین بره و زندگی ما درست بشه؟ ما باید منتظر اتفاق‌های بد باشیم و اونا رو با جون و دل بپذیریم تا ذهنمون ساکت بشه و برای همیشه از بین بره و خدا پاشو تو زندگی ما بزاره.

بانگ می زد آتش ای گیجان گول
 من نی ام آتش، منم چشمه قبول
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۴۳۵

خشم خود بشکن، تو مشکن تیر را
 چشم خشمت خون شمارد شیر را
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۱۳۰۷

ما باید متوجه بشیم این اتفاقات بد، موقت هستند. این اتفاقات بد برای این هستند که من ذهنی ما از بین بره. این اتفاقات بد رو اگه ما بپذیریم و با خشم یا رنجش و یا ناراحتی در برابرشون واکنشی نشون ندهیم، باعث از بین رفتن من ذهنی ما می شوند. شاید توی اتفاقات بد، بنظر میاد که ما داریم از هدفمون دور می شیم. شاید ما یک هدفی رو تو زندگیمون داریم، مثلا ممکنه یک هدف مالی داشته باشیم و شاید دوست داریم با کسی رابطه برقرار کنیم.

این اتفاق بد تو ظاهر داره ما رو از هدفمون دور می‌کنه اما واقعیت اینه که اگه ما در برابر اون اتفاق واکنش نشون بدیم واکنش ما نسبت به اتفاقه که ما رو از هدفمون دور می‌کنه. یعنی واکنش ما در برابر اتفاق خیلی مهمتر از خود اتفاقه. اگه ما واکنش نشون بدهیم به اتفاق از جنس اون اتفاق می‌شیم. قربانی اون اتفاق می‌شیم و جنس اون اتفاق بیشتر تو زندگی ما تکرار میشه. اما اگه ساکت بمونیم و واکنشی نشون ندیم و به خدا کمک کنیم تا من‌ذهنی ما رو از بین بیره، اون موقع از دل این اتفاقای بد، اتفاقای خوب وارد زندگی ما می‌شوند. مثل یوسف پیامبر که برادرش اون را به چاه انداختنش و بعدش هم هفت سال به زندان رفت ولی همین اتفاقهای به ظاهر بد باعث شد به عزیزی مصر برسه. در واقع خدا برای موفق کردن ما تو زندگیمون، نیازی به دلیل و واسطه نداره.

نیازی به سببها نداره. همه قدرت در اختیار خداست. رفتار همه انسانها رو خدا داره کنترل می‌کنه. همه اتفاقات رو خدا داره بوجود میاره.

فقط منتظره بینه ما چه واکنشی نشون میدیم. اگه سکوت رو امتحان کنیم و این من‌ذهنی رو از بین ببریم و به خدا ایمان داشته باشیم و مطمئن باشیم همه چیز دست خداست، خدا از دل اتفاقای بد، اتفاقای خوب رو به زندگیمون میاره و زندگی ما رو از این رو به اون رو می‌کنه. و باعث پیشرفت ما هم در مسائل معنوی و هم در مسائل مادی زندگیمون میشه.

از مسبب می‌رسد هر خیر و شر
نیست اسباب و وسایط ای پدر
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۱۵۵۴

دم او جان دهدت رو ز نفخت پذیر
کار او کن فیکون است نه موقوف علل
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

خیلی از ما هدفهایی رو توی زندگیمون داریم. اکثریت این هدفها، واقعا اهداف خوبی هستند. اهداف سازنده‌ای
تو زندگیمون هستند.

شاید ما می‌خواهیم رابطه خوبی رو با یک نفر داشته باشیم. شاید ما می‌خواهیم وضعیت مالی خوبی داشته باشیم و در آسایش زندگی کنیم. شاید کسی برای خودش هدف گذاشته که بدن سالمی داشته باشه و همیشه ورزش بکنه.

این هدفها رو خدا توی ذهن ما گذاشته و خدا دوست داره که ما به هدفهامون برسیم و زندگی خوبی داشته باشیم ولی مشکل اینه که ما با من‌ذهنیمون داریم به سمت اهداف میریم. اگه من‌ذهنی رو از بین ببریم همه چیز درست میشه. اول از همه شادی و قدرت و خرد خدا به زندگیمون میاد و بعدش هم زندگی بیرون ما درست میشه.

در واقع خدا داره میگه تو بزار من به زندگیت پیام. اون هدفها رو من خودم بهت نشون دادم که انقدر دنبالش می‌کنم برای خرابشون می‌کنی. تو بزار من پیام به زندگیت، هر چیزی که می‌خوای رو من درست می‌کنم برات. تو خودت کاری نکن.

هر کراماتی که می جویی به جان
او نمودت تا طمع کردی در آن
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۳۶۵

گر نخواهم داد، خود ننمایمش
چونش کردم بسته دل، بگشایمش
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۳۷۴

ای طالب خوش حمله من راست کنم جمله
هر خواب که دیدهستی، هر دیگ که پختستی
-مولوی، دیوان شمس غزل شماره ۲۵۸۲

البته باید اینو بدونیم که ما از هدفهامون نباید مراد بخوایم. ما از هدفهامون نباید شادی و خوشبختی بخوایم. مراد ما رو خدا در این لحظه بهمون میده. شادی و خوشبختی ما رو خدا در این لحظه بهمون میده. اون چیزایی که تو ذهنمونند، نمی‌تونند این چیزا رو به ما بدنند. یعنی اصلا شادی و خوشبختی ندارن که بخوان به ما بدنند. پس ما می‌تونیم دنبال اهدافمون بریم اما نباید از شون زندگی بخوایم چون بی‌مراد می‌شیم. اما اگه از اهدافمون زندگی نخوایم راحت به اونا می‌رسیم.

جمله بی‌مرادیت از طلب مراد توست
 و نه همه مرادها همچو نثار آیدت
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۲۳

خدا خودش می‌دونه ما چی رو می‌خوایم. اما اگه ما همش از خدا تقاضای کمک بکنیم یعنی داریم فرض می‌کنیم که خدا عقل نداره. داریم فرض می‌کنیم خدا نمی‌فهمه که باید اون چیز رو توی زندگیمون درست کنه. ما از خدا فقط باید خودشو بخوایم، وقتی خودش بیاد تو زندگیمون بقیه چیزها هم درست میشه.

آنکه از دادش نیاید هیچ بد
داند و بی خواهشی خود می دهد
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت شماره ۳۳۷


از خدا غیر خدا را خواستن
ظن افزونیست و کلی کاستن
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۷۷۳

پس بیاید خودمونو امتحان کنیم. مثلا آیا می تونیم در برابر طعنه زدنهای مردم ساکت بمونیم و حزم کنیم؟ آیا می تونیم وقتی مردم من ذهنی ما رو کوچیک می کنند، واکنشی نشون ندیم؟ این مردم درونشون پر از درده و وقتی به ما می رسند توی ما هم درد رو بالا میارن. آیا می تونیم خودمونو کنترل کنیم و با عصبانیت یا رنجش یا غم و ناراحتی واکنشی نشون ندهیم؟

حزم کن از خورد کین زهرین گیاست
حزم کردن زور و نور انبیاست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۲۱۴

از قرین بی قول و گفتگوی او
خو بدزد دل نهان از خوی او
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۲۶۳۶

با تشکر از همه دوستان عزیز و آقای شهبازی گرامی

عباس از شیراز 



خانم دیبا از کرج



به نام خدا «بحر نیستی»
مولانا که آموزگار عشق است، با عظمت کلامش طریق نوح می‌گیرد و ما را به بحر نیستی و عدم دعوت می‌کند.
باشد که از خشکی ذهن و دردهایش نجات یابیم.

باز پیران کن حمام روح گیر
در ره دعوت طریق نوح گیر
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت شماره ۸۴۴

در قدیم همه با دستان کثیف غذا می‌خوردند تا اینکه صابون اختراع شد. برای شستشوی روحمان به آموزه‌های مولانا که شفابخش و درمانگر است نیاز داریم. قدرت خردورزی بزرگان مثل صابونی نجاسات باطن را پاک میکند. مثل کنعان پسر نوح از دعوت پدر سرپیچی نکنیم و به جان و دل قدردان و سپاسگزار این فرصت و موهبت برنامه گنج حضور باشیم و آن را غنیمت بدانیم.

عاشق شو آر نه روزی کار جهان سر آید
ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی
-دیوان حافظ، غزل شماره ۴۳۵

این جهان کارگاه خداوند است و ما به مقصود زنده شدن به خدا آمدیم، پس با زندگی همکاری کنیم و فضا باز کنیم و عاشقانه مرکزمان را از نقش و نگار همانیدگیها پاک کرده و دلمان را خانه خدا کنیم.

کارگاه صنع حق چون نیستی است
پس برون کارگاه بی‌قیمتی است
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۶۹۰

این جهان کارگاه آفرینش خداست، هر چقدر نیست‌تر شویم از جنس خدا شده و آفریننده و خلاق می‌شویم بالعکس هر چه با من‌ذهنی هست شویم و بخواهیم خودنمایی کنیم از کارگاه حق بیرون رانده شده و خوار می‌شویم.

چون عاقبت کار جهان نیستی است
انگار که نیستی چو هستی خوش باش
رباعیات خیام، رباعی شماره ۱۱۶

حقیقت این است اگر ما بمیریم زندگی ادامه دارد و آدمهای اطراف ما به زندگی خود ادامه می‌دهند، پس قبل از اینکه بمیریم در تسلیم چون مردگان باشیم و از کنترل و قضاوت دیگران دست بکشیم و برای کیفیت زندگی خود بکوشیم.

کنون پندار مردم آشتی کن
که در تسلیم ما چون مردگانیم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۳۵

انسانهایی که لحظه مرگ را تجربه کردند گفتند: در لحظه مرگ فقط به آشتی با زندگی و خودشان فکر می‌کردند و حسرتشان برای لحظاتی بود که با عدم پذیرش و مقاومت و رنجش و ستیزه زندگی خود را تلف کردند و زندگی نکردند.

خمش کن مُرده وار ای دل آذیرا
 به هستی متهم ما زین زبانییم
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۳۵

دانا زندگیست و ما هیچ نمی‌دانیم پس مراقب باشیم تا با مقاومت و قضاوت، هستی خود را متهم به زندان دنیا نکنیم، حرف زدن با من‌ذهنی بی‌اثر است و هوشیاری را پایین می‌آورد، ما باید مراقب سکوت ذهن باشیم تا زندگی از طریق ما سخن بگوید.

مشرق و مغرب آر روم، ور سوی آسمان شوم
 نیست نشان زندگی، تا نرسد نشان تو
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۵۲

به هر کجا که رویم اگر سر خود را جدی بگیریم و من‌ذهنی راهنمای ما باشد به بلا و درد گرفتار می‌شویم، باید من‌ذهنی خود را نیست کنیم تا فضا باز شود و راه و نشان زندگی را بیابیم.

جمله استادان پی اظهار کار
نیستی جویند و جای انکسار
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۸

انکسار یعنی شکستن. نجار با شکستن چوبها می تواند کار جدید خلق کند، خیاط با بریدن پارچه طرح جدید خلق می کند. با تسلیم خود را به دستان استاد که زندگیست بسپاریم، به من ذهنی نیست شویم و همانیدگیها را با اختیار بشکنیم تا استاد زندگی با کن فکانش هوشیاری جسمی ما را به هوشیاری حضور تبدیل کند.

لاجرم استاد استادان صمد
کارگاهش نیستی و لا بود
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت شماره ۱۴۶۹

استاد استادان که خدای بی نیاز است، می خواهد هر انسانی را در کارگاه دنیا که جهان بی مراد است به همانیدگیها نیست کند و اگر ما با فضاگشایی با زندگی همکاری کنیم و هر چه غیر خداست را لا کنیم زودتر به زندگی زنده می شویم.

هر کجا این نیستی افزونتر است
کار حق و کار گاهش آن سر است
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت شماره ۱۴۷۰

چیزهای دنیا همه آفل و از بین رونده هستند، اگر زندگی چیزی را از ما گرفت نترسیم، زیرا با هر نیست شدن ما به حقیقت خود که عدم است هست تر می شویم و هوشیاری از آن سری که در ذهن به تله افتاده و جامد شده آزاد می شود.

پس ز درد اکنون شکایت بر مدار
که اوست سوی نیست، اسبی راهوار
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت شماره ۱۴۷۴

پس از دردها نترسیم و ناله و شکایت نکنیم بلکه فضا باز کنیم و آن چیزی را که باعث ترس و درد ما شده شناسایی کنیم. این شناسایی اسب راهدانیست که راه درست را به ما نشان می دهد و انرژی زندگی از ما آزاد می شود.

چون شنیدی شرح بحر نیستی
کوش دایم تا بر این بحر ایستی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت شماره ۱۴۶۶

وقتی چیزی را می‌شنویم برای شناسایی آن مسئولیم، اکنون مولانا به گوش جان ما گفت: ای انسان بکوش تا در بحر نیستی بایستی، یعنی در برابر اتفاقات فضا باز کنیم تا با خرد الهی راه حل‌های مناسب را بیابیم، نه با عقل جزوی که ما را به قلاب ذهن می‌اندازد و گرفتار درد و رنج می‌کند.


با سپاس از برنامه انسان ساز گنج حضور و یاران گرامی 🙏

دیبا از کرج



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com